

خارج اصول پنج شنبه ۲۴ آبان ۸۶ هجری شمسی استادمروّجی بحث طلب و اراده

در ذیل این مبحث طلب و اراده به بینیم این بحث اصلاً ثمره ای دارد یا ندارد معمولاً متعرّض نشده اند یعنی ندیده ام کسی متعرّض به شود فقط دیده ام بعضی گفته اند ندارد متعرّض آن هابه این شکل است ولی ثمره ای ذکر کرده باشند برای آن که به درد اصول یا فقه به خورد ندیدم که گفتیم در سه مقام باید بحث کنیم که سه مقام آن هم گذشت باید این ها را جداگانه بررسی کنیم به بینیم در کدام مقام ثمره هست یا نیست ؟ در مقام اول صحبت در این بود که آیا طلب و اراده مفهوماً یکی هستند یا دو تا هستند ؟ که گفتیم این بحث لغوی است آن جا ما چه ثابت کنیم یکی است یا دو تا است ثمره ای برای ما ندارد یک بحث لغوی محض است مگر در مقام سوم به گوئیم مفاد امر چیست ؟ که به درد ما می خورد و در اصول و در فقه و در منابع ما هست و الا خود این که مفهوم طلب و اراده یکی است یا دو تا ثمره ای ندارد واقعاً ، فقط یک بحث علمی لغوی است ، پس ثمره فقط به لحاظ مفاد امر است که مقام سوم است ، که مفاد امر چیست اگر چی باشد چه ثمره ای دارد اگر دیگری باشد چه ثمره ای دارد پس این مقام اول هیچی ، مقام دوم این بود که کلام نفسی داریم یا نداریم که گفتیم اصلاً محور بحث هم همین بوده و ریشه این برمی گردد که آیا قرآن قدیم است یا حادث است ، بعد بحث شده که آیا کلام خدا قدیم است یا حادث است بعد بحث کرده اند که آیا کلام نفسی داریم یا نداریم در واقع اصل نزاع سر این بوده است که آیا قرآن قدیم است یا حادث است ؟ بعد شکی نیست که قرآن کلام خداست همه قبول دارند اشاعره معتزله امامیه همه مسلمانان قبول دارند بعد رفته اند سراغ این که کلام خدا حادث است یا قدیم است ؟ چون قرآن کلام خداست کلام خدا و متکلم بودن خدا که از اوصاف الاهی است قدیم است یا حادث است ؟ بعد رفته اند سراغ این که خوب آن هایی که می گویند قدیم است می گویند کلام نفسی داریم آن ها که می گویند حادث است می گویند نداریم ، ریشه و محور بحث این است و از آن جا درز به اصول پیدا کرده است آن یک بحث کلامی است و

ثمره خودش را دارد ، ثمره اعتقادی چون می دانید در بحث های اعتقادی چون اعتقادی هستند ثمره آن ها اعتقادی است عقد قلب است ، عمل نیست آن جا اگر بنا گذاشتیم که قرآن قدیم است معتقد می شویم که قرآن قدیم است عقد قلب را این گونه می بندیم و اگر بنا گذاشتیم حادث است به این معتقد می شویم می گوئیم وجب الاعتقاد به این که حادث است یعنی اگر برای ما به براهین قطعی یک طرف ثابت شد باید به همان طرف عقد قلب به بندیم مثل بقیه مسایل اعتقادی که اگر فرض کنیم یک کسی برای اش به ادله قطعی ثابت شده که در عالم برزخ در شب اول قبر آدم باید بنشیند و جواب بدهد آیا همانطور که دراز شده جواب می دهد یا بلند می شود و می نشیند می گویند به مرحوم شهیدی صاحب حاشیه برمکاسب که حاشیه بسیار خوبی است و شاید به شود گفت جامع ترین حاشیه برمکاسب همان است از جمیع ملاحظات از بعضی ملاحظات شاید بعضی بهتر باشند ولی از جمیع ملاحظات این بهتر است شاگرد مع الواسطه شیخ بوده یک نفر به ایشان که بعد از اجتهاد از نجف به تبریز برگشته بود نامه نوشته بود که آقا در شب اول قبر آدم می نشیند و جواب می دهد یا همان دراز کش جواب می دهد ایشان هم در جواب نوشت بسم الله الرحمن الرحيم ان شاء الله وقتی رفتی می بینی ، جواب واقعی این هم همین است ، حالا اگر کسی اعتقاد پیدا کرد گفت ما از ادله استفاده کردیم که باید بنشیند که بعضی معتقدند می گویند این که کسی سرش به سنگ خورد مال آن جاست اصلاً ، می گویند فلانی وقتی سرش به سنگ خورد آن موقع می فهمد چکار کرده ، آن جا منظور است یعنی وقتی بلند می شود بنشیند سرش می خورد به لحد ، اگر برای ما به لحاظ اعتقادی محرز شد که نشسته باید جواب به دهیم بله خوب معتقد می شویم که باید نشسته جواب دهیم اگر باید دراز کش جواب دهد می گوئیم به آن اعتقاد داریم آن را باید انجام دهد حالا اگر هم ثابت نشد اشکالی ندارد ما عقد قلب می بندیم به آن چه که واقع است مثل خیلی از مسائل اعتقادی ما ، ما در اعتقادات دو گونه داریم یکی مسائل قطعی داریم مثل وجود خدای تعالی بعثت پیغمبران معجزه بودن قرآن ، معاد و

زندگی پس از مرگ و همه این‌ها اصل‌شان از مسلمات است ولی در بعضی از این‌ها جزئیات آن‌ها مثل این که عالم برزخ چگونه است؟ شب و روز را چگونه سیر می‌کنند در برزخ؟ این برای خود من هم سوال است، این‌ها که فوت می‌کنند ۵۰ هزار سال ۴۰ هزار سال تا وقتی که اسرافیل درصور بدمد و شیپور بیدار باش نواخته شود تا آن موقع این‌ها در عالم برزخ هستند این‌ها شب و روز را چگونه طی می‌کنند؟ آن‌ها این عالم را چطور می‌گذرانند؟ چه مشغولیتی دارند؟ خسته از گذر زمان نمی‌شوند؟ از به توانیم جواب سوال را از ادله قطعی به دست آوریم می‌گوییم اشکالی ندارد می‌گوییم همان طور است، اگر نه می‌گوییم آن چه که هست می‌گوییم خدایا آن چه که در عالم برزخ با انسان‌ها انجام می‌دهی همان حق است اگر کسی فرض کن که شک کرد که آیا انبیا واقعا ۱۲۴ هزار نفر هستند یا بیشتر یا کمتر هستند با این که تقریبا قطعی است تعداد همین است کسی شک کرد این اشکال ندارد می‌گوید خدایا من هرچه هست قبول دارم دربست در واقع چک سفید می‌دهیم به مامور خدا که هرچه واقع است بنویسد من قبول دارم امضاء می‌کنم می‌گوییم خدایا ما به آن چه تو فرستادی به آن چه که تو به انبیا نازل کردی به همه آن‌ها اعتقاد داریم ولو خیلی از آن‌ها را ندانیم همین اندازه کافی است پس مقام دوم ثمره دارد ولی ثمره اعتقادی است، ثمره خودش را دارد در اصول ثمره ندارد بحث کلامی است ثمره آن هم کلامی است یعنی مقدمه استنباط فقهی نیست مقدمه مسایل اعتقادی است و بدون ثمره نیست ولی ثمره اصولی نیست و اما در مقام سوم که گفتیم مفاد امر چیست آیا مفاد امر طلب است اراده است غیر از این دو است؟ این جامع‌کن است به گوییم ثمره اصولی دارد یعنی ما در این جا هر مبنایی را انتخاب کردیم به گوییم در فقه برای ما ثمر دارد و این طور نیست همه کسانی که این جا نظراتی دارند در فقه یکسان باشند مثلا فرض کنید که اگر کسی گفت امر یعنی اراده آن وقت باید به گوییم اراده یعنی چه؟ بحث لغوی پیش می‌آید این که می‌گوید امر به معنی اراده، اراده به چه معنی؟ می‌گوید به همان معنی صفت نفسانی نه آن ابراز که طلب

انشائی مرحوم آخوند اسم اش را گذاشت یا اراده انشائیه نه اراده یعنی همان اراده واقعی همان چیزی که در نفس است بالاخره که خواستند کلام نفسی را هم در ردیف او اثبات کنند اگر گفتیم امر یعنی این اگر کسی معتقد شد امر یعنی این، باید در هر جایی احرار کرد مولا اراده دارد ولو ابراز نکرده باید اطاعت بکند واقعاً امر است ولو مولا نگفته است ولی اگر بنا گذاشتیم امر یعنی این و اطاعت امر مولا واجب است این که بحث نیست در موالی عرفی و در موالی واقعی واجب است و امر هم یعنی این یعنی اراده کرده مولا آب می خواهد واقعاً یعنی اراده کرده اما نمی گوید حالا چرا نمی گوید ممکن است دواعی مختلف داشته باشد در موالی عرفیه زیاد ممکن است پیش بیاید یادش نیست خودش تشنه است ولی یادش نیست من برای او آب می آورم می گفت دست شما درد نکند با این که به من نگفته بود بعد اگر من نیاورم و مولا بداند که من می دانستم او اراده داشته ولی ابراز نکرده می تواند مرا مواخذه بکند یعنی اگر واقعاً مولا برای اش محرز شد که عبد از اراده مولا اطلاع داشته که خواست مولا بوده که منتهی به جهتی ابراز نکرده مثلاً یادش نبوده یا چون در حضور کسی بوده نمی خواسته بگوید خجالت کشیده در حضور کسی به گوید به هر جهتی خلاصه نگفته اگر این را مولا احرار کرد که عبد از این اراده آگاهی داشته می تواند مواخذه اش کند طبق این مبنا که امر همان اراده است، و اراده هم یعنی آن امر نفسانی، این جا که اراده داشته آن شیء واقعاً محبوب اش بوده است مصلحت بوده منتهی نگفته، نگوید امر هست که، این امر ظاهر در واقع کاشف از امر واقعی است، طبق این مبنا این که می گوید اِفعَل، برو، بیا، نماز به خوان، امر خود این نیست، این کاشف از امر است کاشف از اراده نفسانی است، که او اگر به غیر از امر هم احرار شود اطاعت اش واجب است اما اگر کسی به گوید نه امر به معنی اراده نفسانی نیست همان طلب انشائی است مثلاً فرق خواهد کرد تا طلب نکند بر من واجب نیست ولو بدانم که این محبوب مولا است و واقعاً اراده دارد ولو روی جهاتی نگفته است بر من واجب نیست مولا اگر بعد به گوید چرا انجام ندادی؟ می گوییم تو امر نکردی که

امر نبوده که خود این بحث عمیقی است که بعداً می‌رسیم که احکام چی هستند؟ آیا احکام همان ارادات هستند؟ که مرحوم محقق عراقی می‌فرمودند یا امور مجعوله امور انشائیه که این در خیلی جاها ثمره دارد، بعد در بحث قدرت ثمره پیدا می‌کند، قدرت بر تکالیف از شرایط عامه تکلیف است که می‌دانید «لا یكلف الله نفساً الا وسعها» این هم عقلی شرعی عرفی است که امر به غیر مقدور قبیح و محال است درباره خدا هم محال است چون قبیح از خدا محال است درباره موالی عرفیه قبیح است بعد بحثی است که آیا قدرت شرط تکلیف است یا عجز مانع است آیا قدرت شرط تکلیف است که اگر کسی قدرت نداشت تکلیفی نیست یا نه قدرت شرط نیست تکالیف بر قادر و غیر قادر است منتهی غیر قادر معذور است در ترک اش مثل این که در نسیان و عالم و جاهل می‌گویند: علم شرط تکالیف نیست نمی‌شود تکلیف مقید به علم باشد دور لازم می‌آید الاحکام یشتک فیها العالم و الجاهل، منتهی عالم اگر انجام نداد عقاب دارد چون می‌دانسته و انجام نداده، آن جاهل دو قسم است اگر جاهل مقصر باشد باز عقاب دارد چون ملتفت بوده و باید می‌رفته یاد می‌گرفته است در واقع شک بوده جاهل بسیط نه جاهل مرکب، کسی که جاهل به جهل بسیط است یعنی شک نمی‌داند ولی می‌داند که نمی‌داند، توجه دارد که نمی‌داند این واجب است یا نه و باید برود یاد به گیرد، این اگر نرفت یاد به گیرد و در واقع واجب بوده مولا می‌تواند این را مواخذه به کند قبل از فحص نمی‌تواند برائت جاری کند شما که احتمال می‌دادی من این جا امری داشته باشم باید نگاه و تفحص می‌کرد اگر نگاه کرد و پیدا نکرد و در همان جهل بود برائت جاری می‌کند و معذور است که اگر در واقع واجب بوده به گوئیم حکم برای این هم جعل شده و مخاطب به حکم است ولی در ترک اش معذور است اگر هم جاهل قاصر است که از اول معذور است، جاهل قاصر یعنی کسی که اصلاً احتمال خلاف نمی‌دهد، بعضی جاهل قاصر را گونه معنا می‌کنند که مثلاً پشت کوه قاف زندگی می‌کند اصلاً هیچ چیز نشنیده است نه آن یکی از اقسام جاهل قاصر است جاهل قاصر مقابل مقصراست یعنی

کسی که ثبوتاً کمبود دارد ولی ممکن است قم زندگی کند یا مجتهد اعلم واقعی باشد که همه مردم مقلد او هستند اصلاً اگر مجتهدی واقعاً رفته استنباط کرده و به حکمی یقین پیدا کرده و فتوا داد و خودش هم به آن عمل کرد و مردم هم عمل کردند ولی در واقع حکم خدا غیر از این باشد این واقعاً جاهل به حکم خداست چون چیزی که می‌گوید حکم خدا نیست واقعاً، این مجتهد اعلم با همه علمی که دارد در این مساله جاهل است چون واقع را نمی‌داند چون علم آن است که به واقع تعلق به گیرد اگر به خلاف واقع تعلق به گیرد آن جهل مرکب است ولی می‌گوییم این جاهل مرکب است و معذور است عند الله قبل از فحص یا درست فحص نکند فتوا دهد مقصر می‌شود ولی بعد از فحص اگر به نتیجه‌ای رسید که به یقین می‌رسند خیلی پیش می‌آید بعد رأی‌شان عرض می‌شود و کلاً ۱۸۰ درجه برمی‌گردد و لذا می‌گویند بعضی فقها بوده‌اند که نمازهای‌شان را دوره می‌کردند که خودش در بحث اجتهاد و تقلید خودش مساله‌ای است که در بحث اجزا هم قسمتی‌اش می‌آید که آیا در تبدل رأی قضا آن چه که گذشته و طبق رأی درست آن زمان بوده واجب است یا واجب نیست؟ که این فقها قضا می‌کردند مثلاً ده سال نماز خوانده روی یک مبنایی بعد از ده سال آن مبنا خراب شد برگشت از آن مبنا حالا ده سال نمازش را باید قضا کند یا روزه گرفته مثلاً ارقماس را مبطل نمی‌دانسته، غسل جمعه را ارقماسی می‌کرد و مبطل نمی‌دانست بعد برای‌اش کشف خلاف شد حالا این روزه‌ها را باید قضا به کند یا نه؟ بهر حال آیا قدرت شرط تکلیف است یا عجز مانع است؟ که در جای خود خواهد آمد امام جزو آن‌هایی است که می‌گوید قدرت شرط نیست، عجز مانع است یعنی الاحکام همانطور که یشرک فیها العالم و الجاهل یشرک فیها القادر و العاجز منتهی همانطور که جاهل قاصر معذور عند الله در ترک حکم واقعی، عاجز هم معذور است و من خیال می‌کنم یک جایی در جواهر هم این مساله را دیدم یادداشت هم کرده‌ام ظاهراً که وقتی رسیدیم به نحو موسعی بحث می‌شود آن هم ظاهراً یک کلمه‌ای، جمله‌ای دارد که این امر از آن برمی‌آید، هر مبنایی که انتخاب

کردیم که آیا قدرت شرط است یا عجز مانع است برای بحث ما که امر یعنی چه امر اراده است ؟ ای بسا اگر به گوئیم اراده محض است ، به گوئیم اراده تعلق گرفته است منتهی نمی تواند به گوید چون این عاجز است آن مبنا را انتخاب کنیم به گوئیم بله اراده محض است لذا اگر جایی نگفت ولی ما می دانیم باید انجام به دهیم یا در موقعی اگر شک در قدرت کردیم که زیاد پیش می آید مثلاً نمی داند روزه برای او ضرر دارد یا نه ؟ خیلی پیش می آید یک مریضی دارد واقعاً شک دارد به حدّ خوف هم نرسیده چون خوف خودش موضوعیت دارد اگر به حدّی برسد که خائف ضرر است او نباید به گیرد خود خوف موضوعیت دارد بالاخره چه مطابق واقع باشد یا نه لذا می گویند اگر کسی به ترسد نباید روزه به گیرد چه طبیب به گوید چه طبیب نه گوید ، مگر از قول طبیب یا رفع خوف شود یا اثبات خوف شود حالا به حدّ خوف نرسید ولی واقعاً احتمال می دهد ضرر دارد شک دارم آیا من قدرت دارم یا نه ؟ خیلی پیش می آید برای مریض پیش می آید برای کسانی که اوائل بلوغ شان است پسر یا دختر مخصوصاً وقتی که رمضان در تابستان و بهار که روزها بلند و هوا گرم است مخصوصاً دختر که سن بلوغ طبق مشهور نه سال کامل باشد این دختر ده ساله مخصوصاً اگر ضعیف هم باشد یک موقعی می داند روزه ضرر دارد خوب نه گیرد واجب نیست مثل بقیه مردم یک موقع هم نه می داند قدرت دارد به گیرد خوب به گیرد این هم مشخص است یک موقع واقعاً شک دارد قدرت دارد یا ندارد؟ در غسل هم می آید نمی داند آب سرد ضرر دارد یا نه ؟ وضو هم همینطور حج می خواهد برود کسالت هایی دارد که می ترسد اعمال را نتواند انجام دهد حج برود یا نه یا برود اگر نه توانست و سرش به سنگ خورد به گوئیم ساقط می شود آن مبتنی بر همین است اگر به گوئیم قدرت شرط تکلیف است این شک در شرط دارد واجب نیست اگر به گوئیم عجز مانع است این باید برود دنبال ، روزه را باید به گیرد وقتی خواست بیفتد دیگر نه گیرد ، روزه به گیرد اگر به مانع برخورد کرد و دید نمی تواند به خورد ولی طبق مبنای اول نه ، قدرت شرط است یا عجز مانع است در این بحث ما

که امر اراده است یا طلب است ؟ ممکن است تاثیر به گذارد از این جهت ممکن است ثمراتی برای آن درست کنیم اگر به گوییم امر خود اراده است ، خود همان می شود حکم و دیگر نیازی به انشا ندارد برای ثبوت ووجوب ولی اگر به گوییم نه امر همان طلب است یا بعث است هل دادن است تا وقتی بعث نکند حکمی نیست و می تواند انجام ندهد خلاصه

طلبه: رابطه عجز با طلب و اراده چی شد؟

استاد: رابطه این است که اگر گفتیم عجز مانع است و قدرت شرط نیست اگر اراده مولا را می دانیم ، که محبوب مولا است این چیز ، مصلحت در آن هست اراده دارد منتهی چرا به ما نه گفته شاید چون ما قدرت نداریم ، دو چیز را باید به گوییم، اگر به گوییم امر یعنی اراده و یکی هم به گوییم قدرت شرط نیست عجز مانع است این باید به گیرد باید دنبال برود و انجام به دهد ، اراده مولا برای اش محرز است منتهی شک در مانع دارد ، تا وقتی به مانع برسد ولی اگر به گوییم نه ، امر همان اراده است و قدرت هم شرط است این لازم نیست دنبال اش برود چون شک در شرط دارم واقعا از من خواسته یا نه؟ اما اگر به گوییم امر اراده نیست ، امر بعث است یا امر طلب انشایی است که باید ابراز کند اگر مولا ابراز و انشا نکند اصلاً امری نیست بعد وقتی ابراز کرد می رویم سراغ این که من قدرت دارم یا نه و ثمره آن بحث ظاهر می شود حالا که امر شده آیا شرط اش موجود است یا موجود نیست ؟ شرط اش که قدرت است اگر شک در شرط کنم واجب نیست دنبال اش بروم



تالار انجمن‌های گفتگوی تخصصی دروس حوزه‌های علمیّه

http://\zokr.com

Copyright ©\Zokr.Com

تمام حقوق محفوظ است، نقل تمام یا بخشی از مطالب حتا با ذکر نام منبع، ممنوع و محدود است